

از زمان دست‌رسی‌ام به آب‌باریکه متزلزل اینترنت، بسیاری از دوستان و مخاطبان خارج از ایران از سر نیکخواهی و تعهد، پیام‌هایی از این دست را برایم ارسال کرده‌اند که «ما برای ایران جنگ‌زده چه کنیم؟» یا «آیا راهی برای کمک مالی هست؟»، «آیا راهی برای کمک به آوارگان هست؟» «آیا پیشنهاد می‌دهید به ایران برگردیم؟» یا «آیا می‌توانیم برای دستیابی ایرانیان به اینترنت کاری کنیم؟»

جواب من این بود: همه این کارها البته مفید و لازم است، اما به نظر من وظیفه اصلی شما این است که ضدتجاوز موضعی صریح، روشن و علنی بگیرید و سلطه این افسانه رسانه‌ای را بشکنید که «ایرانیان خواهان حمله به ایران هستند.»

هموطنان عزیزم، آنها که حامی جنگ‌اند و هنوز احتمالاً از رویای تسخیر ایران و تاج‌گذاری بیدار نشده‌اند، مخاطب «این» کلام من نیستند. اما اگر شما مخالف این جنگ هستید، بدانید سکوت در برابر این جنایات جایز نیست. اگر می‌خواهید کاری کنید، هرکجا که هستید، براساس امکانات محل زندگی‌تان، با هر شیوه و روشی که می‌توانید، متجاوز را به‌صراحت محکوم کنید و کمکاری روشنفکران خجالتی یا عاقبت‌طلبی را جبران کنید که هر چند شاید در دل با جنگ مخالف باشند، اما از ترس ریزش فالورهایشان یا برچسب خوردن و هزینه دادن سکوت کرده‌اند، با این قبیل توجیحات که «اوضاع پیچیده است» یا «این جنگ من نیست» یا «من بین جمهوری اسلامی و اسرائیل، طرف هیچ‌کدام نیستم» یا «چون جمهوری اسلامی مرا مصادره می‌کند، موضعی علیه تجاوز به ایران نمی‌گیرم». آنها فراموش کرده‌اند که سکوت و انفعال نیز، دقیقاً نوعی عمل است و در نتیجه به همان میزان باید مسئولیت آن را پذیرفت. برخی هم به‌نحوی هوشمندانه‌تر از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرده‌اند و به جای سکوت، موضعی بینابینی و مبهم گرفته‌اند تا نه سیخ بسوزد نه کباب، و همه را راضی نگه دارند و فردا در صورت تحقق هر سناریویی، بتوانند خود را در کنار طرف برنده جای دهند. برخی هم با ژستی مردم‌سالارانه، به جای نقد اسطوره‌های حاکم بر جامعه، به دنباله‌رو و سخنگوی مردم زخم‌خورده‌ای بدل شدند که از فرط خشم و استیصال هر وعده فریبکارانه‌ای را باور کرده‌اند و بلندگوی قاتلان خود شده‌اند. این روشنفکران فراموش کرده‌اند که رسالت روشنفکر، علاوه بر نقد حکومت، نقد مردم هم هست. در یک کلام، وظیفه روشنفکر نه بازگویی حماقت توده و سخن گفتن به مذاق آنها، بلکه نقد اسطوره‌های فریبنده حاکم بر اذهانشان است. پس روشنفکر علاوه بر مرکزکشی قاطع با حکومت، باید به جای تلاش برای محبوب ماندن نزد توده یا مخاطبانش و تکرار حرف‌های باب میلشان، خود را به حقیقت و اخلاق متعهد بداند و «شجاعت منفور بودن» داشته باشد. رفتار روشنفکران، به ویژه در سه ماه اخیر، نه تنها به مصادره موضع مردم ایران از سوی آمریکا و اسرائیل یاری رساند و حتماً در شکل‌گیری جنگ (به‌ویژه در زمان شروع آن) موثر بود، بلکه حتی به فضای سنگین و برچسب‌های غیرمنصفانه علیه مخالفان جنگ دامن زد. در وضعیت جنگی فعلی و آتش‌بس شکننده، متجاوزین علاوه بر فریادهای رقت‌انگیز عشاق ترامپ و نتانیاهو، روی سکوت و عاقبت‌طلبی ما و شما نیز حساب و سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

البته روشن است که این سخن نباید بهانه به دست کسانی دهد که در قطب دیگر، می‌کوشند تا هر کنش ضدجنگی را به نفع سرکوب داخلی مصادره کنند و امروز و فردا از آن هیزمی برای آتش انتقام‌جویی و تسویه‌حساب داخلی و بستن بیشتر فضای سیاسی بسازند و همه را به زور زیر یک پرچم و یک رهبر جای دهند و هر حضوری را به عنوان بیعت با خودشان جا بزنند. می‌توان در عین فاصله‌گذاری انتقادی از سرکوب داخلی و با تجدید میثاق با تاریخ جنبش‌ها و آرمان‌های رهایی‌بخش و مقاومت‌های مدنی، و بدون فراموش کردن جانباختگان و قربانیان مبارزات ضداستبدادی (از جناح مترقی انقلاب ۵۷ گرفته تا جناح مترقی جنبش «زن، زندگی، آزادی»)، و البته همزمان بدون درافتادن به برداشتی یک‌جانبه، غیرانتقادی و رمانتیک از آنها و ندیدن ترفندهای امپریالیستی برای مصادره این جنبش‌ها، تجاوز خارجی را به صراحت محکوم کرد. در این معنا، باید بتوان در عین ایستادن در برابر متجاوزان امریکایی و اسرائیلی، در برابر هر تلاش سرکوبگرانه داخلی برای بسته‌تر شدن فضای سیاسی، میلیتاریزه شدن نحوه فضای کشور بعد از پایان احتمالی جنگ، غنیمت‌طلبی سیاسی نهادهای نظامی، مسدود نگه داشتن غیرضروری اینترنت و ابزارهای ارتباط جمعی ایستاد و از آغاز گفتگوهای واقعی ملی-مردمی و شنیده‌شدن صدای همگان، و به‌ویژه عفو عمومی زندانیان سیاسی-عقیدتی دفاع کرد و با هر شکلی از اعدام و برگزاری دادگاه‌های غیرقانونی به مخالفت پرداخت. تنها در این صورت است که می‌توان به سوی نوعی ائتلاف مبنی بر اساس پذیرش کثرت و تفاوت عقاید با محوریت وطن‌دوستی، عدالت‌طلبی، آزادیخواهی، استقلال و تشکیل جبهه مشترک ضدتجاوز خارجی گام برداشت.